

IQBAL REVIEW (66: 2)

(April – June 2025)

ISSN: p0021-0773

ISSN: e3006-9130

جایگاه علامہ محمد اقبال لاہوری نزد سخن وران شہیر افغانستان

Jāygāh-e ‘Allāma Muḥammad Iqbāl Lāhorī nazd-e
sukhanvarān-e shahīr-e Afghānistān

سید فیض الرحمن ”رائد قریشی“

پژوهشگر ادبیات فارسی در شبہ قازہ

ABSTRACT

Allama Muhammad Iqbal Lahori is one of the poets, thinkers, and awakeners who, after Mirza Abdul Qadir Bedil, is considered the most influential poet of the Indian Subcontinent in Afghanistan. His poetry and thoughts, even during his lifetime, were frequently recited by freedom-seekers, Sufis, and followers of spiritual orders in both the cities and villages of Afghanistan. If we consider Imam Shah Waliullah Dehlavi and his son Shah Abdul Aziz among the pioneers of jurisprudence and religious leadership in modern Afghanistan, it would not be unfounded to regard Allama Iqbal Lahori as a pioneer in the field of politics and anti-colonialism. Allama Iqbal kept a close eye on the struggles of the Afghan people, their love for freedom, and their patriotism. His focus was on encouraging and inspiring the people of this country in

their resistance against colonialism. Many leaders of political movements and contemporary parties—both left-wing and right-wing—can be seen as influenced by the ideas of Allama Iqbal. The devotion of the Muslims of the Indian Subcontinent to inspiring the people of our land over the past two centuries, particularly in resistance to British colonialism, is a significant social phenomenon. This began with Mullah Hamidullah Kashmiri's enthusiastic encouragement and his composition of the Akbarnama, and reached its culmination in the inspirational and motivational poetry of Allama Iqbal. This article attempts to examine the impact of Allama Iqbal's ideas and his position in the poetry of renowned Afghan poets.

Keywords: Allama Iqbal Lahori, Political/Intellectual Movements in Afghanistan, Prominent Contemporary Afghan Poets, Decolonization, Awakening.

مقدمه

منم که طوف حرم کرده ام بتی به کنار
منم که پیش بتان نعره های "هو" زده ام
دلم هنوز تقاضای جستجو دارد
قدم به جاده ی باریک تر ز مو زده ام
"پیام مشرق"

علامه اقبال شاعری ست جهان شمول و فیلسوفی ست زیرک و سیاستمداری ست آینده نگر و متعهد. او را می شود بیدارگری خطاب کرد که در کالبد مسلمانان عصر خودش روح تازه ای دماند و طرح نوی در انداخت و آنان را به خودی و خودیابی رهنمون گردید. متفکری که به قول شادروان استاد خلیل الله خلیلی "نگاه ژرف نگرش درون شیشه های عصر حاضر زهری می بیند که مارها از آن در تب و تاب است. مدعی است که فطرت ازلی جهان بلبل و گل را شکسته و او را ساخته" (۱). بی جا نخواهد بود بلکه خیلی هم درخور شأن و شخصیت اوست که او را "دلیرترین روشن فکر پدورده ی دنیای اسلام" (۲) گفته اند.

در میان شاعران و سخنوران افغانستانی کم تر کسی را سراغ می توانیم که با علامه اقبال آشنایی نداشته باشد و ابیاتی از علامه را از بر نداشته باشد. این همه هواداری و علاقمندی از کجا آمده است و آشنخوَر آن کجاست؟ باری پیوندهای شبه قاره با افغانستان کنونی و خراسان کهن آنچنان و بدان پیمانه است که حتی می توان گفت که تا اواخر سده ی هژدهم تاریخ فرهنگ این دو خطه مشترک است و در گذشته های نه چندان دور فرمانروایی این دو خطه از مرکز فرماندهی واحدی مدیریت می شده است. موسیقی کلاسیک شبه قاره و افغانستان که می توان آنرا موسیقی مغولی نام نهاد، ریشه مشترک داشته و آلات موسیقی یکسانی دارند. ذوق های هنری مشابهی دارند و مکتب های تصوفی و دینی "فقهی و کلامی" یکسانی را دنبال می کنند که آشنخوَر آن در ادوار تاریخی مختلف گاهی بخارا و سمرقند و گاهی مدارس و خانقاه های کابل و هرات و غزنه و گاهی دلی و لاهور و لکهنو و اجمیر و... بوده است. پُر واضح است که این اشتقاق و شور دو جانبه بوده است. اگر از یک سوی مردم سرزمین ما به علامه اقبال حرمت قایل بوده اند و تحت تأثیر افکار وی قرار گرفته اند و اشعار پدشوروی ورد زبان شان بوده است، علامه

اقبال نیز بہ تاریخ و فرہنگ و مردم کشور ما غلوں نشان دادہ است و سفر وی بہ کشور ما و سرودن مثنوی مسافر و اشعار متفرقی کہ بآثار از مردم و سرزمین ماسرودہ است، خود بیانگر این امر است۔ علامہ اقبال نہ تنہا بہ مشاہیر و مفاخر تاریخی کشور ما اشتیاق فراوان داشت کہ با مشاہیر و مشائخ معاصر نیز ارادت و دلہستگی نشان می داد۔

یکی از روحانیونی کہ علامہ اقبال بہ وی ارادت خاصی داشت و دست بوس وی بود، همانا حضرت فضل عمر مجددی مشہور بہ نورالمشائخ^(۳) بود۔ مولوی نصر اللہ^(۴) ہونگی شارح مکتوبات امام ربانی می فرمودند: علامہ اقبال حین ملاقات با حضرت نورالمشائخ^(۳) در شور بازار کابل از حضور مبارک استغفار نمودند کہ امروز مسند نشینان شریعت و طریقت چہ امانند صدر اسلام و شنگری ندارند؟ حضرت ایشان فرمودند: در صدر اسلام مانند حضرت عمر فاروق^(۵) مسند نشین و مانند خالد ابن ولید^(۶) سیاست مدار و سپہ سالار موجود بود، اکنون مسند نشین مسلمین منم و سیاست مدار آنها شما۔ حالا شما بگوئید کہ کدام صفت حضرت عمر^(۷) در من است؟ و کدام صفت خالد^(۸) در شما سراغ شدہ می تواند؟ علامہ با شنیدن این جواب ساعت ہا گریہ کرد و دست بوس شان گردید^(۹)۔ از رجال فرہنگی و نویسندگان و فلاسفہ، یکی ہم علامہ صلاح الدین سلجوقی بود کہ او را از دوستان نزدیک علامہ اقبال گفتہ اند۔ علامہ صلاح الدین سلجوقی از دستانی در زمانی کہ سرکنسل افغانستان در شہر کراچی بودند، می گوید: قبل از این کہ با اقبال از نزدیک آشنا شوم، نام وی بر سر زبانہا بود و از شہرت زیاد برخوردار بودند، روزی در کراچی در محفلی نشستہ بودم کہ سرو صدای مردم بلند شد کہ دکترا اقبال آمد! دکترا اقبال آمد! دیدم کہ جوانی وجیہ و نیرومند و با ہیبت است، وقتی از نزدیکی من می گذشت پرسیدم، علامہ اقبال شما ہستید؟ زبان فارسی را چگونہ و از کجایاد گرفتید و اہل کجایید؟ اقبال تو جی بکرد و بابی اعتنائی از نزد گذشت۔ پس از سہ دقیقہ دوبارہ نزد آمدہ و رتہ کوچکی را بہ دستم داد، خواندم کہ در آن فی البدایہ چہنیں سرودہ بود:

نہ افغانیم و نی ترک و تتاریم
چمن زادیم و از یک شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است
کہ ما پرودہ ی یک نوبہاریم

وقتی این شعر اقبال را خواندم بہ عظمت و بزرگی او بیش از پیش پی بردم و بعد از آن با ہم دوست صمیمی شدیم و تا آخر با ہم روابط و ہمکاری نزدیک داشتیم۔

سید فیض الرحمن "رائد قریشی" - جایگاه علامہ محمد اقبال لاہوری نزد سخن وران شہیر افغانستان

مولانا محمد سلیم راغی بدخشانى كه از دانشمندان به نام افغانستان بود كه علامه سلجوقى اورا "يكه تاز ميدان فلسفه" خطاب مى كرد، ازديدارش باعلامه اقبال كه گويادر آن زمان درپشاور طالب العلم بوده وبه لاہور به ديدار علامه اقبال شافته است، چنين مى گويد: از دور با افكار و انديشه ي والاي اقبال آشنا بودم، خواستم از نزديك اورا ديدار نمايم و از فرموده هاي ارزشمنده او مستفید و مستفیض گردم. روزي در لاہور به منزل اقبال رفتم و در رازدم، خوشبختانه كه علامه اقبال خودش در راباز كرد و بدون پرسش و شناسائي اجازه ورود به مہمان خانہ اش را داد، داخل مہمانخانہ شدم و نشستم. سپس گفتم: من بناء به دعوت جناب عالي اينجا آمده ام. اقبال ورودم را خير مقدم گفت و از چگونگي دعوت جويا شد. و رقدای را از جليلم بيرون آورده برانش دادم كه در آن شعر غزل مشهور وي "اي جوانان عجم جان من و جان شما" نوشته بود. اقبال آنرا خواند و بانگه متبسم و محبت آميزي گفت: شما اهل كجاييد؟ گفتم اهل بدخشان. اقبال خرسند شد و گفت: واقعاً مردم بدخشان مردم ذين و ظريف اند و با مهرباني و بزرگواري گفت: براي شما اجازه است، هر وقتي كه خواستيد تشريف بياويد^(۵). شهرت و محبوبيت علامه اقبال در زندگاني خودش به افغانستان رسيده بود. اشعار وي در محافل و مراسم رسمي خوانده مي شد و سخن راني هاي بزرگان و رهبران سياسي با اشعار وي آغاز مي گرديد. مولانا عبدالسلام ندوي از استقبال اشعار اقبال در محافل رسمي در وقت شاه امان الله چنين مى گويد: در كسورهاي اسلامي، شعر اقبال به طور ويژه اي شهرت مي يابد. در سال ۱۹۲۳م آنگهي كه حكومت شاه امان الله به انتهاي عروج خود رسيده بود، در يكي از مجالس رسمي كه به مناسبت اهداي انعامات و هدايا براي دانش آموزان برگزار گرديده بود و در آن مجلس شخص شاه، وزير امور خارجه، وزير معارف، بعضي از وزيران ديگر و منتقذين آن وقت شركت نموده بودند، ترانه ملى ملك الشعر اى ما علامه اقبال "مسلم هيں ہم، وطن ہے سارا جہاں ہمارا" را كودكان بالهجه شيرين و پاك خويش زمزمه مي كردند. آنگهي كه اين ترانه با سرود ارتش يكجا اجراء گرديد بر ہمگان تاثير ژرفي گذاشت^(۶). علامه اقبال حتي از سياست افغانستان نيز بي خبر نبود. او ہميشه روزنامه ها و اخبار سياسي و ادبي افغانستان را دنبال مي كرد. در ۲۶ فبروري سال ۱۹۲۶م نماينده ي اخبار "تريبيون" از ايشان در باره ي حالات و اوضاع افغانستان پرسيدند. علامه در جواب ايشان فرمودند: مردم ہند به استقلال و يك پارچگي مردم افغانستان علاقہ فراوان دارند. انحطاط سياسي كسورهاي عربي و آسياي ميانه بر پيشرفت هاي چين و ہندوستان

تأثیرات رجعت پسندانہ ای خواهد داشت. از این رو از سیاست مداران این کشورہا می‌خواہم کہ تنگ نظری سیاسی را کہ نصب العین خود نموده اند ترک کنند و معاملات [سیاسی] را بادید گاہہای وسیع ارزیابی نموده و تشکیل حکمت عملی را نیز مطابق آن انجام دهند. دید گاہ من این است کہ بر حال بودن حکومت شاه امان اللہ نہ تنہا بہ سود افغانستان کہ بہ نفع گسترده‌ی ہمہ‌ی آسیا خواهد بود. در بارہ‌ی این رخدادہا و اوضاع نظر قطعی و نہایی دادن خیلی دشوار است. مانعی دانیم در پس این رخدادہا چہ اسبابی نہفتہ است. چیزہایی را کہ در اخبار می‌بینیم [می‌خوانیم] بسیاری از آن قابل اعتماد نیست و من بر اخباری کہ از زبان مردم در بارہ‌ی اوضاع کابل می‌شنوم، نمی‌توانم اعتماد بکنم. من نمی‌توانم بگویم کہ شاه امان اللہ در قندہار در چہ کار است و یا اینکه رقت وی بہ ہرات تا چہ حدی حقیقت دارد^(۴).

تأثیرات فکری علامہ اقبال بر مسلمانان و غیر مسلمانان (اعم از متفکرین و سیاستون و شاعران پس از وی) بحث گسترده و طاقت فرماست و چنانکہ موضوع این مقالات تأثیرات علامہ اقبال بر سخنوران معاصر افغانستانی و انعکاس آن در شعر آن شاعران است؛ از چوں و چند مباحث دیگر گذشتہ و بر تأثیرات فکری علامہ اقبال بر سخنوران معاصر افغانستانی پرداختہ می‌شود.

علامہ اقبال در شعر سخن‌وران شہیر معاصر افغانستانی

علامہ اقبال از جمع محدود کسانی است کہ افکار و اشعار و دید گاہہای وی تأثیر فراوان بر اقشار و طبقات مختلف مردم در افغانستان داشته است. بعضی از این تأثیر پذیران بدون شک شاعران افغانستانی بوده اند کہ علاقہ مندی شان را نسبت بہ اقبال و مقام ادبی و فکری وی در قالب شعر ابراز نموده اند. مسلم است کہ تعداد این شاعران بیش از این است کہ در این مقالات بہ آنان پرداختہ شدہ است ولی کوشش نویسنده این بودہ است کہ بر سخن‌ورانی تمرکز گردد کہ آثار و شعرشان در بین مردم بہ اشتہار رسیدہ است.

(۱) ملک الشعراء قاری عبد اللہ خان (۱۲۴۷ - ۱۳۲۲ خورشیدی).

قاری مرحوم از جمع صنایع و فنون روزگار خود بود. او شخصیتی بود ذوق فزون. حافظ، عالم دین، شاعر، ادیب، منتقد ادبی مترجم و معلم. تا آنجایی کہ بسیاری از فنون شاعران کشور ما از جمع شاگردان مستقیم یا بالواسطہ ایشان می‌باشند. علامہ اقبال در نزد قاری مرحوم یک فیلسوف بود، قاری او را در اشعارش بسیار ستودہ. در آثار

سید فیض الرحمن "رائد قریشی" - جایگاه علامہ محمد اقبال لاہوری نزد سخن وران شہیر افغانستان

منظوم قاری دو قطعہ شعر دربارہی علامہ اقبال آمدہ است. یکی مثنوی بلند و شیوا کہ در خوش آمد گوینی مہمانان ہندی (علامہ اقبال، سید سلیمان ندوی و سر راس مسعود) در سفر ایشان بہ افغانستان سرودہ شدہ است و دیگری قصیدہ ای است در رثای علامہ اقبال. این ہر دو قطعہ شعر پیش کش می گردد.

خیر مقدم

عزیزان ز ہندوستان آمدند	در افغانستان میہمان آمدند
در آنان یکی دکترا اقبال ہند	سخن پرور و واقف از حال ہند
ادیب سخن گستر نکتہ بنج	کہ ہر نکتہ اش بہتر آمد ز گنج
چمن گروہ طرز رنگین اوست	شکر، پارہی حرف شیرین اوست
کلامش چو اوج بلندی گرفت	سخن رتبہی از جندی گرفت
زند طعنہ آہنگ او برق را	کہ خواہان بود نہضت شرق را
نوین شیوہ ای را بہ سبک کہن	در آمیخت از قدرت علم و فن
چو اندر سخن جادہی نو گزید	پیامی ز مشرق بہ مغرب رسید
سخن را در آمیخت چون با علوم	ازو زندہ شد طرز مولای روم
چو فکرش پی فیلمونی گرفت	طراز سخن طرز صوفی گرفت
نوازش ہماہنگ با نفخ صور	کہ افسردگان را درآرد بہ شور
چو بلبل بہ آہنگ کہسار ما	ز ہند آمد این طوطی خوشنوا
دگر آنکہ او نامور سید است	گزین نخبہ آل سر سید است
ہنرمند سر راس مسعود نام	کزو مکتب ہند دارد نظام
روان ہنرمندی و جان علم	علیگہ بود زو دبستان علم
بہ عالم گر آن مکتب آوازہ یافت	ز جہد وی این قدر و اندازہ یافت
رئیس دبستان در آن مرز و بوم	شناسای قابل بہ طرز علوم
سوم سید ما کہ از ندوہ است	ز دانش بہ ہندوستان قدوہ است

ز فیض دمش تازه شد جان علم	در اقلیم دانش سلیمان علم
چہ کلک‌اش بہ معنی طرازندہ شد	خیالات شئی از او زندہ شد
چہ در شاہراہ حقایق شافت	”معارف“ از او رونق تازه یافت
مضامین او جملہ محکم بود	نگارش بہ کلک‌اش مسلم بود
دگر مرد دانای ہادی حسن	پروفیسری واقف از علم و فن
بہ انگلیسی و فرس عالم بود	زبان دری را معلم بود
ادیب سخن‌پرور فارسی	سخن‌ہای او گوہر فارسی
بہ لفظ دری چون تکلم کند	ز شوقش شکر دست‌وپا گم کند
سخنہاش دلکش بیانش ملیح	چو ایرانیان لہجہ او فصیح
ز بہر سیاحت در این بوم و بر	کشیدند از ہند رخت سفر
ز رہ این عزیزان رسیدند خوش	بہ کابل کنون آرمیدند خوش
ورود مشاہیر ہندی نژاد	بود رابط افزای حب و وداد
از این آمدن دل چو گل گل شکفت	بہ صد خرمی خیر مقدم بگفت
غنیمت بود دیدن دوستان	چو در فصل گل بلوہ بوتان
مسلمان ز ہر جا بہ ہم دوست بہ	چو بادام توأم بہ یک پوست بہ
بہ ہمسایہ، ہمسایہ گر وارد	برش بہرہی دین و دنیا رسد
کہ از دید و وادید زاید وداد	ز ہم نگلسد رشتہی اتحاد
دل صاف احباب خرم بود	چو در بین ہم رشتہ محکم بود
خوش است ای عزیزان ز ہم پرس و جوی	کہ آید مگر آب رفتہ بہ جوی ^(۸)

در مرثیہ فیلسوف وطن خواہ ہند پر وفور اقبال غفر اللہ لہ

اقبال رخت بست و ز ہندوستان برفت	کان فیلسوف عالم شرق از میان برفت
باید بہ نارسائی بخت دژم گریست	کا قبال را گذاشت کہ زود از جہان برفت

سید فیض الرحمن "راند قریشی" - جایگاه علامه محمد اقبال لاهوری نزد سخن وران شہر افغانستان

افتاد گوهری ز کف دهر روی خاک
 پیر و جوان چو طفل یتیم اند اشک ریز
 نام و نشان فلسفه محو ار شود به جاست
 اقبال رفت ترسم از ادبار روزگار
 دیگر کجا رسد به حریفان پیام شرق
 وامانده تلخ کام ز حرمان خویش گوش
 آن خیرخواه عالم اسلام ناگهان
 دیگر رموز حکمت دین از که بشنویم؟
 درس خوشش ز مکتب مولای روم بود
 فکرش به آن دو بال که از عقل و نقل داشت
 از بس که داشت حب وطن در ضمیر پاک
 دل را توان شرح نباشد ازو مپرس
 هر چند خود جرید از کوی در گذشت
 رنگ ثبات در چمن دهر چون ندید
 روحش به سان فکر بلندش بلندش گرفت اوج
 دیده ست بایزید و جنید و فضیل را
 آنجا مقام سید افغان نمود کشت
 یکباره از نصائح پُرسود لب ببت
 درس خودی و خودنگری داد چون به قوم
 آثار خود به دهر چو جاوید مانده است
 آسود از گداز غم دهر خوش به خاک
 جسمش به زیر خاک اگر رفت پاک نیست

بیچاره دهر بین که بر او این زیان برفت
 کان زنده دل ادیب به طبع جوان برفت
 کان فیض صاحب نام و نشان برفت
 می آید این به جای وی آری چو آن برفت
 کان نکته سنج شاعر شیرین زبان برفت
 کان منطق مؤثر و سحر بیان برفت
 نادیده ذوق رابطه این و آن برفت
 آن کاشت حقایق راز نهان برفت
 در عقل و نقل زان پی آن راتنان برفت
 چندان گرفت اوج که بر آسمان برفت
 چندان شتاب کرد کز این آشیان برفت
 کز رفتنش چها به سر ناتوان برفت
 در ماتم از قفای وی اشک روان برفت
 چون بوی گل جریده از این گلستان برفت
 زین خاکدان پست به باغ جنان برفت
 روحش چو در عروج به وادی جان برفت
 با رومی اش چو حرف امام و اذان برفت
 شاید زما به چرخ برین گر فغان برفت
 آنگاه خود به مرحله بی خودان برفت
 هرگز نمرد گرچه از این خاکدان برفت
 گویی چو اشک غمرده از دیدگان برفت
 روحش چو زین خرابه به دار جنان برفت

یادش مقیم غلوت دل‌ها و نام او از بلکہ زندہ است کران تا کران برفت
تاریخ فوت غامہ الف برکشیدہ گفت: ”اقبال ہند ماہ صفر از جہان برفت“^(۹)

۱۳۵۷ قمری

(۲) ملک الشعراء استاد صوفی عبدالحق ”پیتاب“ (۱۲۶۵-۱۳۴۷ خورشیدی)

ملک الشعراء صوفی عبدالحق ”پیتاب“ از کبار شاعران و فحول استادان در تاریخ ادبیات معاصر ماست. او از فضائل بسیاری برخوردار بود. او نہ تنها شاعر چہرہ دست و نکتہ سنج و معنی یاب بود کہ ادیب و منتقد نیز بود. در سلک صوفیہ کرام نیز منسلک و در طریقہ نقشبندیہ شریف مرید محمد غوث لودین بود. در ادبیات عرب (صرف، نحو، معانی، بلاغت) استاد بود و ازین روست کہ چندین رسالہ را از زبان عربی بہ فارسی شیوا ترجمہ نمودہ است. در نقد ادبی چنان ماہر و زود یاب بود کہ بیشترین شاعران بزرگ معاصر ما از خوان انتقادات و تصحیحات وی بہرہ مند بودہ اند. بزرگانی چون استاد خلیل اللہ خلیلی، واصف باختری و عبدالقیوم قویم از زمرہ شاگردان ایشان اند^(۱۰). وی پس از ملک الشعراء قاری عبداللہ خان بہ سکوئی ملک الشعرائی رسید و پیمان پس از وی بہ تربیت شاگردان پرداخت و مدتی نیز استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه کابل بود. ملک الشعراء صوفی از علامہ اقبال بہ نیکوئی یاد کردہ و اورا مرد آزادہ خواندہ و استقلال طلبی اورا ستودہ. در سال ۱۳۳۱ خورشید بہ مناسبت سالگرد وفات علامہ اقبال کہ از طرف ادارہ مطبوعات برگزار گردیدہ بود، ملک الشعراء پیتاب این مثنوی را با عنوان ”علامہ شرق“ انشاد و قرائت نمودہ اند.

علامہ شرق

مرد آزادہ	داکتر اقبال	آن بھی خواہ قوم در ہمہ حال
تا کہ جان داشت گفت: آزادی	تا دم مرگ خواست استقلال	
غیر خدمت برای ہم نوعان	در سر او دگر نبود خیال	
غامہ ی او چو صور اسرافیل	روح معنی دمید در اجیال	
با غم قوم خاطرش توأم	در وطن دوستی نہ داشت مثال	
بر سر حق قوم با اعداء	ہمہ اوقات داشت جنگ و جدال	

سید فیض الرحمن "رائد قریشی" - جایگاه علامه محمد اقبال لاہوری نزد سخن وران شہیر افغانستان

پی تائین وحدت ملی	عمر در باخت آن ستوده خصال
ثمر سعی او بود که شده	ملکش آزاد بعد چندین سال
کاش بودی حیات تا دیدی	آخرین آرزوی خود اقبال
این زمان فرد فرد پاکستان	هست ممنونش از نساء و رجال
یادبودی ازو کنند مدام	ننمایند زین مرام اہمال
بل که این نوع شخص ملی را	عالمی قدردان بود بہ کمال
قوم افغان کہ فطرتاً ہستند	جملگی دوستدار استقلال
مسکاً دوستدار او باشند	زو ستایش کنند در ہمہ حال
روح این مرد دائماً خواهند	شاد و خرم ز ایزد متعال
از برایش بہشت از در حق	ہیچو "پیتاب" می کنند سوال (۱)

(۳) محمد ابراہیم غلیل

استاد محمد ابراہیم "غلیل" کہ از جمع شاعران، نویندگان، پژوہندگان و سیاست مردان مبرز معاصر بہ شمار می آید در سال ۱۳۷۴ خورشیدی متولد گردید. وی تعلیمات ابتدائی و مشق خوشنویسی را در محضر پدر شان میرزا فضل احمد خان فرا گرفت و در خوشنویسی و ادبیات فارسی و عربی بہ سکوی اتادی رسید. از وی دہا مقالہ و آثاری در نثر بہ جامانده کہ حاکی از تنوع و دلہستگی ایشان بہ ادبیات، تاریخ، فرہنگ و مشاہیر ادبی و اسلامی است. افزون بر این از وی کلیاتی نیز بہ یادگار مانده است کہ تقریباً در تمام قوالب شعری طبع آزمایی نموده و داد سخن داده و معنی ہای تازه آفریدہ. در شعر و قوی دستگاہی داشته و در بداہہ سرایی گوی سبقت از دیگران می رلودہ است. سرودہ ای از وی در کلیاتش موجود است کہ در سال روز وفات علامہ اقبال سرودہ و قرائت گردیدہ است. وی این سرودہ اش را چنین معنون نمودہ است: بہ تاریخ روز دوشنبہ اول ثور ۱۳۳۱ خورشیدی بہ نام (روز اقبال) بہ تقریب یاد بود علامہ محمد اقبال شاعر و فیلموف نامور لاہوری در ریاست مطبوعات محفلی انعقاد یافته و این ابیات عجاظاً سرودہ شدہ و در آن محفل قرائت گردیدہ بود و در سنوات ما بعد در اکثر مجلات نشر شدہ.

محفل روزیادو بود مرحوم داکتر محمد اقبال

بیار بادہ کہ محفل بہ نام اقبال است	بہ نام روز جہان احتشام اقبال است
چہ بادہ؟ بادہی پر زور عشق آزادی	کہ وصف آن ہمہ جاد در کلام اقبال است
پیالہ گیر کہ تبلیغ دین و حریت	بہ قفل لب مینا و جام اقبال است
بیا کہ ملت اسلام و کافہ مشرق	رہین نشہ جام مدام اقبال است
بیا کہ دوستی قوم و ملت کھمار	بہ ہر نکات و حروف پیام اقبال است
بیا کہ خطہ ما قلب آسیا موسوم	بہ سلک نظم حقیقت نظام اقبال است
خطاب ملت پشتون، عقاب روین چنگ	ز فکر صائب و عقل تمام اقبال است
بہ ہوش باش کہ غضب حقوق ہر قومی	خلاف رآی صواب التزام اقبال است
بیا کہ ملت پشتون و ہند و پاکستان	اسیر غیر نبودن مرام اقبال است
بیا بیا کہ ز بوی گل بہار مراد	بہ چار فصل معطر مشام اقبال است
بیا کہ فلسفہ و منطق و سخنہانی	بہ ہر یک از اثراتش بہ دام اقبال است
ز مہد تا بہ لحد خوب گفت و خوب نوشت	کہ آئمہ بہ جہان فیض عام اقبال است
بیا کہ گرچہ تہ خاک رفتہ، بر سر خاک	بہ ہر کجا سخن از احترام اقبال است
بہ قول خواجہ بہ فحوائی حکم زندہ دلی	رقم بہ صفحہ عالم دوام اقبال است
خطا بود کہ خطایش کنیم لاہوری	کہ قلب مردم عارف مقام اقبال است
در اختتام، ہدایای مغفرت ز ”خلیل“	بہ جسم نامی و جان گرام اقبال است ^(۱۳)

(۳) عبد الہادی داوی پریشان (۱۲۷۲-۱۳۶۱ خ)

عبد الہادی داوی متخلص بہ پریشان رادر عدد مبارزان سیاسی و مشروطیت خواہان نوشتہ اند. وی از شاعران مطرح و پڑوہنگران و اقبال شناسان بہ نام عصر خود بود. اورامی شود بہترین اقبال شناس و معرف اقبال بہ جامعہ ما گفت. ادبیات فارسی رانزد ملک الشعراء قاری عبد اللہ خان و عبد الغفور خان ندیم کالی فرا گرفتہ بود. ازدیپلمات ہای ورزیدہ نیز بود. افزون برنشتہا و کارہای سیاسی، وی در برلین و لندن و بخارا و مصر

سید فیض الرحمن "رائد قریشی" - جایگاه علامه محمد اقبال لاہوری نزد سخن وران شہیر افغانستان

بہ حیث سفیر و مستشار نیز ایقائی و وظیفہ نموده است. محمود طرزی را بہ حیث محرر سراج الاخبار منصوب نمود و سپس بہ سمت سر محرر مجلہ "امان افغان" گمارده شد. بہ باور آقای دکتر عبدالرؤف رفیقی، عبدالہادی داوی نخستین کسی است کہ پس از نشر پیام مشرق علامہ اقبال لاہوری در افغانستان بر آن نوشتہی مفصلی را در مجلہ "امان افغان" بہ نشر رسانده است^(۱۳). از آثار مہم عبدالہادی داوی در بارہی اقبال، می توان بہ تالیف مستطاب ایٹان "آثار اردوی اقبال" اشارہ کرد کہ در آن بہ شرح آثار و افکار و معاصرین علامہ اقبال پرداختہ اند. در اشعار داوی رنگ و بوی افکار و سخنان اقبال بیشتر از ہر شاعری بہ مشام می رسد. وی در بارہی اشعار خودش چنین گفتہ است: تصادم افکار اجتماعیہ و میلانات ادبیہ من اشعاری بہ میدان آورد کہ آن را اشعار ملیہ یا وطنیہ باید خواند. دودہای دل تنہا از این منفذ بیرون می رفت و الّا برای اظہار مطالب اصلاحیہ و مصالح اجتماعیہ زمینہ و زمانہ حاضر نبود. بعضی این چنین اشعار را کہ معتدل تری بود، سردار محمود طرزی مرحوم اجازہ نشر می داد. این نشریات سبب شہرت اینجانب شد. در عین زمان سبب پیداشدن اعدا و رقبا نیز گردید^(۱۴). داوی افزون بر زبان فارسی و پشتو و اردو بہ زبان ترکی نیز تسلط داشت. او زبان ترکی را از "علی افندی" کہ مدیر مکتب حربیہ کابل بود، در مدت دوماہ آموختہ بود و از این ممر در اخبار ترکی و ترجمہ آن برای سراج الاخبار، محمود طرزی را کمک می کرد^(۱۵).

خطاب بہ اقبال

صبا بگوی بہ اقبال خوش بیان از من	کلام تُست کہ سر تا بہ پای آن اثر است
صدای زندگی از سر زمین مرده خوش است	کہ نالہای اسیران ز سوزش جگر است
عجب نباشد اگر سر زده ست از ظلمات	کہ آب چشمہی حیوان و کوکب سحر است
چگونه ظلمت آفاق را یخن ندرد	کہ از سپیدہ مجزا "امید" منفجر است
چرا خراب نسازد، چگونه در ندہد؟	چو یل تند و چو صہبای ناب شعلہ ور است
جدور جامعہ را آب می دہد جودت	ہم آن فروغ گر انمایہ را سر و ثمر است
شعار نظم تو تزیاق سمّ استعمار	نظام نثر تو اسہام ظلم را پیر است
چو تیشہ بی تو زبان آشای کہسار است	بہ گوش کاہن ما نیز گرم و پر شرر است

توجہ تو بہ این ملت بلند خیال ز روشانی قلب و ز پاکی گہر است
خطابہ تو بہ عنوان ”ای جوان عجم“ بہشت گوش پریشان و سرمہ بصر است
دل و دماغ منور کجاست تا داند چہ پیش گوینی صادق چہ کشت معتبر است^(۱۶)

(۵) استاد خلیل اللہ خلیلی (۱۳۸۶-۱۳۶۷خ)

استاد خلیل اللہ خلیلی مستغنی از آن است کہ در این گفتار کوتاہ بہ سکو و ذوفنونیت ایشان پردازیم۔ شخصیتی کہ ابوالکلام است و جامع المنقول والمعقول، شاعر، سیاست مدار، مؤرخ، مترجم و تقریباً ہمہ چیز دان در تاریخ معاصر کشور ما۔ زندگی استاد خلیلی پر است از فراز و نشیب، از خندہا و اشک، یاس ہا و ناامیدی ہا۔ در قصیدہ چنان بہ قدما و بہ ویژہ فرخی تقریب و تمسک می جوید کہ پنداری فرخی زندہ شدہ است و قصاید تازہ انشادی نماید۔ در نثر چنان جزالت را بہ کاری برد کہ بہ یاد نثر ہای خواجہ نصیر طوسی و ابوالفضل علامی می افشیم۔ او از تأثیر گذار ترین شاعران معاصر بہ ویژہ شعر مقاومت در افغانستان شمردہ می شود۔ اورا با علامہ اقبال پیوند عجیبی بودہ است۔ می توان گفت کہ وی در اولین دیدار با اقبال از وی سخت متأثر شدہ است و این تأثیر تا آخر عمر در وی بودہ و آن التذاذ را ہرگز از دست ندادہ است۔ افزون بر اشعاری کہ از استاد خلیلی در مناسبت ہای گوناگون اقبال بر جای ماندہ است، یکی ہم کتاب ”یار آشنا“ است کہ استاد خلیلی از اولین دیدار خود با علامہ اقبال سخن گفتہ است۔ این رسالہ در نفس خودش یکی از منابع خوب در اقبال شناسی است۔ استاد خلیلی یکی از قصاید اردوی اقبال را نیز بہ فارسی برگردان منظوم نمودہ است^(۱۷)۔ نثر استاد در این کتاب چنان شیوا و پختہ و رزین است کہ غلاقت ذہنی و خیالات شاعر را بہ خوبی بر ملا می سازد۔ چون موضوع مورد بحث ما سخن گفتن راجع بہ این کتاب نیست، ناگزیریم بہ سراغ اشعاری برویم کہ استاد خلیلی آنہا را در مناسبات گوناگونی برای علامہ اقبال سرودہ است۔

آموزگار بزرگ

بر مزار اقبال در لاہور

ای کہ مارا گردش چشم عقاب آموختی دیدہ ی بیدار خود را از چہ خواب آموختی؟
شام جمعی را نمودی از فروغ فیض، روز تیرہ شب را روز کردن، ز آفتاب آموختی

سید فیض الرحمن "رائد قریشی" - جایگاه علامہ محمد اقبال لاہوری نزد سخن وران شہیر افغانستان

خفتگان را با صریر شعلہ انگیز قلم	صد تکان دادی و چندین انقلاب آموختی
گردن احرار در یوغ اسارت بود خم	بند بگسستن بہ مردم از رقاب، آموختی
زندگی، گفתי خط فاصل بود با بندگی	این دلیل قاطع از فصل الخطاب آموختی
ہر سوالی را کہ مشکل بود بر عقل سلیم	از دبستان دل آن را صد جواب آموختی
با رموز بیہودی راز خودی آمیختی	مشت خاک مرده را رفتار آب آموختی
کاروان در راہ و منزل دور و دشمن در کین	رہروان شرق را درس شباب آموختی
عقل راہ، شوق را جان، قلب را ذوق حضور	این بہ در و واماندگان را فتح باب آموختی
خواجہ را گفתי نوشند بعد از این خون فقیر	بی نوا را راہ و رسم اعتصاب آموختی
آہ از آن ملت کہ باشد یاس در راہش حجاب	ای امید قوم! تو رفع حجاب آموختی
مولوی در گوش جانت گفت رازی بس بزرگ	زان معلّم معنی ام الکتاب آموختی
ملت توحید را از مکر دنیای فرنگ	حرف حرف و فصل فصل و باب باب آموختی
در کہن تاریخ شرق آگہی شورش نوین	شوکت پاریس را عہد شباب آموختی ^(۱۸)

کعبہ و اقبال

در ماہ ثور ۱۳۴۵ شاعر از طرف دانشمندان لاہور برای شرکت در مراسمی بہ مناسبت بزرگداشت علامہ اقبال دعوت شد، چون در آن ہنگام اتفاق مسافرت در حجاز افتاد و شوق زیارت حرمین شریفین گریبا نگیر گردید، از شمول در آن محفل عذر خواست، بہ این ترکیب بند

ای محفل عاشقان اقبال	وی مجمع دوتان اقبال
بودیم بہ آرزو کہ اسمال	آہیم بہ آستان اقبال
صد بوسہ زنیم از سر شوق	بر خاک سپہر شان اقبال
اسرار خودی ز سر بخوانیم	در نامہی جادوان اقبال
جویتیم رموز بی خودی را	بار دگر از زبان اقبال
راز دل دردمند گوئیم	با مردم رازدان اقبال

بینیم کہ باز شہر لاہور گردیدہ مدیحہ خوان اقبال
 بینیم کہ باز آن کھن شہر نازد بہ دل جوان اقبال
 گوئیم پیامی از سنائی ہر روز بہ گوش جان اقبال
 خوانیم ز مولوی سخن ہا تا مست شود روان اقبال

بودیم بہ این امید شادان گامد خبری ز کشور جان

گفتند حرم درش گشادہ بر خلق صلائی عام دادہ
 لیلای سیاہ پوش کعبہ از چہرہ نقاب بر گشادہ
 آنجا کہ ہزار ماہ و خورشید سر بر در عزتش نہادہ
 آنجا کہ امین وجی، جبریل دربان صفت از ادب ستادہ
 آنجا کہ کلاہ فخر ثابان بر خاک نیاز اوقادہ
 بر گردن سرکشان گیتی بہادہ شکوہ وی قلاہ
 بر پایہ آستانہ آن کردہ فلک از ادب وسادہ
 آن مہد مہین کہ خاک پاکش رشک مہ و آفتاب زادہ
 یعنی کہ جمال نور احمد زین طور جلال جلوہ دادہ

زین قلہ ہمای فخر و اقبال بگرفتہ جہان جان تہ بال

این مزہ چو آفتاب یکبار تابید بہ کلبہ دل تار
 ہم حافظہ رخت بست و ہم ہوش ہم دست قتاد و ہم دل از کار
 عشق آمد و شد بہ یک تجلی سلطان قمر و دل زار

سید فیض الرحمن "رائد قریشی" - جایگاه علامہ محمد اقبال لاہوری نزد سخن وران شہیر افغانستان

احرام حریم شوق بستیم	پرواز کمان بہ سوی دلداد
ماندیم رخ نیاز بر در	سودیم سر ادب بہ دیوار
پروانہ صفت طواف کردیم	بر شمع برین خانہ یار
این عذر من ار بہ خاک اقبال	ای باخبران کنید تذکار
از تربت او صدا برآید	کاحت بہ این نجستہ کردار
چون یافت خلیل بتگر ما	در کوی خلیل بت شکن بار

این خلعت نو مبارکش باد وین تاج، طراز تارکش باد^(۱۹)

تربت اقبال

بر آرامگاه عارف شرق، اقبال لاہوری

تربت اقبال را کردم طواف	دولتی دیدم در آنجا بی خلاف
دیدہ بیدار او اندر منام	وان دو دستی تنخ خفته در نیام
مشت خاکش برده بر گردون سبق	تا بد از ہر ذرہ اش انوار حق
آسمان بر خاک او پیرایہ ای	"آفتابی در میان سایہ ای"
خلوت آرای رموز بی خودی	محرم اسرار آیات خودی
تا بہ حشر از سینہ آگاہ او	بشنوی فریاد لا الہ الا اللہ او
زندہ از وی رسم و راہ معنوی	روشن از وی خانقاہ مولوی
از سنایی سوزہا در سینہ اش	وز نی بلخی نوا در نغمہ اش
این نواہا از نوای کبریاست	کاروان خفته را بانگ دراست
این نوا بیرون دمد از نای عشق	وین گہرہا زاید از دریای عشق
زد سہوی بادہ نوشتان فرنگ	از غریو نعرہ وحدت بہ سنگ
نعرہ او در دل ما کار کرد	خفتگان شرق را بیدار کرد

اقبال ریویو / اقبالیات ۶۶: ۲ — اپریل-جون ۲۰۲۵ء

بر مزارش بود لوجی تابدار یادگار سرزمین کوهسار
در دل آن سنگ از افکار وی باز خواندم بهترین اشعار وی^(۲۰)

(۶) استاد عبدالحی جمیلی (۱۲۸۹-۱۳۶۳ خ)

استاد عبدالحی جمیلی را برای خلق آثار ادبی و تاریخی اش شناخته‌اند. او را بر زبان فارسی تسلط فوق‌العاده‌ای بود. زبان تازی را نیکو می‌دانست و با زبان اردو مؤانست داشت و زبان انگلیسی را نیز فرا گرفته بود. اما او را هرگز در عدد اشعاران نوشته‌اند. او اما طبع شعری داشت و شعر را با ممانعت و جزالت می‌سرود و طرز قدماوی را مرغوب افتاده بود. مجموعه شعری از وی به نشر رسیده که حاوی دو قسمت است. در بخش نخست آن که ”درد دل“ نام دارد اشعاری به نشر رسیده که تا سنین ۷۳ سالگی سروده است. در بخش دوم آن که ”پیام عصر“ نام دارد، شاعر ما را به یاد چهارپاره‌ها و مثنویات علامه اقبال می‌اندازد. چنان که دو عنوان شعر در این مجموعه برای علامه اقبال ویژه کرده شده است. علامه اقبال را بر استاد جمیلی تأثیرات فراوانی بوده است. در چند قطعه شعری که از طبع وی تراویده این را می‌توان حدس زد که استاد جمیلی را بر علامه اقبال نظری بوده و از افکار وی بسیار متأثر بوده است. افزون بر این، استاد جمیلی در اشعار خود بسیاری از بیت‌های علامه اقبال را تضمین نموده است که این خود گواهی است بر تأثیرپذیری اش از علامه اقبال. برای این تأثیرپذیری، آن قطعات شعری استاد جمیلی را اینجا خدمت خوانندگان می‌آوریم تا خود بیش‌تر در این زمینه قضاوت کنند.

امام مشرق و شاعر مشرق

(سید جمال الدین افغانی و علامه اقبال مرحوم)

فراوان خفت مرد مشرقی‌زاد نکرد از مجد دور رفنگان یاد
فروغ شعله دل باز افسرد به قید زندگی، آزاده افتاد

نیامد از نجف آوای حیدر نگفت اسرار بلخی را کسی باز
ز دشت خاوران، وز طور سینا نیامد بال شهبازی به پرواز

سید فیض الرحمن "رائد قریشی" - جایگاه علامہ محمد اقبال لاہوری نزد سخن‌وران شہر افغانستان

ز دل آن جو شش و سوز کهن رفت تب و تاب از روان انجمن رفت
نواں ببلان گردید غامش از آن سرور کہ بالای چمن رفت

نگون شد پرچم ترک دلاور ستم افسرد روح ترکبان را
شرار جور قاجاری بہ ایران سراپا سوخت آن مرز یلان را

نمی‌دانم چه آمد بر خراسان بہ مرز سور از شاپان جفا رفت
بہ ہند و کابل و ارض مقدس ز استبداد شاهی ماجرا رفت

چگونہ از دم افسون افرنگ ہمو مارا ز خود پیگانہ تر ساخت
ز خود وارفتگان وادی جہل بہ نادانی عدو را راہبر ساخت

چمن افسرد و بلبل گشت غامش خزان آمد کنون آنجا گلی نیست
تہی شد آن قدح، بشکست ساغر بہ بزم اندر ہمانا قلقلی نیست

نماند آن شور و ذوق، آن درد جاوید نغیزد آہ گرم از سینہ سرد
نالم از فسون غرب تنہا "کہ بامن ہرچہ کرد آن آشنا کرد"

ز دست شاہ و میر، افغان و نالہ فراوان تاخت این قوم جفاکار
چو شد شرقی اسیر قید شاپان غلامی را در مردان را کند خوار

بند در شرق یک مرد دل آگاہ کہ خیزد برخلاف جور شاپان

اقبال ریویو/ اقبالیات ۶۶: ۲ — اپریل-جون ۲۰۲۵ء

سراید پیش ما مزمار نہضت فرزد شعلہ فز نیاکان

برآمدیک مہشیواری ز افغان جمال افزود مشرق را ز نورش
عصای وی طلسم سحر غربی بہ خاک افکند با افسون و زورش

ندای قُم ازو شدہ زندہ از نو بہ شرقی داد درس مجد و رفعت
بہ کاخ شاہ و میر آتش در افکند نوایش سوزناک و دل پرافت

ز تاثیر نوایش واژگونہ فقاد آیین استبداد و بیداد
ز بطن مام مشرق سالہا بعد چنین فرخ اثر نیکوپسر زاد

شکست از ضرب او اصنام ادہام وجودش جامدان را مرگ نو بود
بہ ایران و بہ مصر و ترک و افغان ندای قُم ازو ہر خفتہ بشنود

رضا و کامل و زغول و عہدہ ازو خواندند درس زندگانی
کہن فکر ملوکیت ازو خوار ندایش انقلاب آورد آنی

ہمانا فکر این مرد فداکار بہ مشرق روشنی داد و ضیاء داد
یکی مرد غیور و راد و آزاد بہ ندرت ہیچو وی اندر جہان زاد

روان روشن، دلی پردرد و دانش پیام انقلاب آورد مارا
نوایش محشر خوابیدگان بود ازآن مرگی امیر و کدخدا را^(۲۱)

سید فیض الرحمن "راوند قریشی" - جایگاه علامه محمد اقبال لاهوری نزد سخن‌وران شهبیر افغانستان

علامه اقبال مرحوم

پس از چندی چو "سید" از جهان رفت درآمد بر افق رخشده خورشید
بر تمن زاده‌ای رمز آشنایی فراز پرخ چون اختر بتابید

برآمد مرد دانایی ز کشمیر دلش گرم و روانش شعله‌انگیز
پیامی داد مشرق را سر از نو که ای شرقی ز خواب ژرف برخیز

ز "اسرار خودی" درسی به ما داد "رموز" زندگی را کرد افتاء
"زبورش" نعمه داؤد بودی "درایش" کاروان را کرد احیاء

نمی‌دانم چه شوری در دلش بود سرودی نغمه‌ها در نای رومی
نیاید بعد از او "دانای رازی" کزو بازار عشق آید به گرمی

به ما اسرار عشق جاودان گفت ز دل گفت، از مقام روح و جان گفت
شب تاریک ما را نور افزود از این گیتی سرود، وز آن جهان گفت

فقیری بد ولی دانای رازی دلی در سینه‌اش پر درد و شوری
نگاهش تیزبین و فکر صائب به کاخ انجماد از وی فتوری

خوداگه مرد حق‌بینی که وی داد نگو درس خودی مر شرقیان را
به آیین و ثقافت پای‌بندی ازو رولق فزودی این و آن را

الا باد صبا از ما درودی رسان بر مرقدش در خاک لاهور
دیار عشق جلّابی و مسعود خدایا باد چشم بد از آن دور^(۲۲)

(۷) استاد رضا مایل ہروی (۱۳۰۱-۱۳۷۴)

استاد رضا مایل ہروی از پژوہنگران بہ نام ادبی کشور ماست۔ او را در عداد نسخہ شناسان، شاعران، دیران و مصححین زبدۂ عصر ما نوشتہ اند۔ از مثنوی بلندی کہ ایشان در وصف علامہ اقبال انشا دہ نمودہ اند، پیداست کہ برای علامہ اقبال ارزش بسیاری قایل بودہ اند۔ اینک آن مثنوی خدمت خوانندگان گرامی اینجا نگاشتہ می آید۔

شاعر شوریدہی خود آگہی	آسمان فضل و دانش را مہی
در نیتان دلش سوز نفیر	گرم رہ، گرم تپش، صاحب ضمیر
دہ کہ دل شد سلسلہ جنبان او	عشق آری، عشق شد ایمان او
کیست این شاعر کہ ذوق او رساست؟	نالہ اش سوزندہ، جانش باصفاست
نام او اقبال و مقبول از نوا	ہست آہنگ کلامش جانفزا
ہیچو رومی مست جام عشق بود	شہیر روحش بہ دام عشق بود
این یکی نقش خودی درباختہ	وان دگر در بیخودی پرداختہ
صد خمتان نشنہ در صہبای اوست	این ہمہ از عشق بی پروای اوست
خامہی پر تاب او تابندہ است	آتش دل را برون افکنندہ است
بچختہ سوز و پر نوا و دردنا	با تب و تاب خودی بود آشنا
می ندانم عشق جان افروز او	مہر و مہ را می فروزد سوز او
از جگر تا گوہر ناب آورد	نالہ را از سینہ بی تاب آورد
سوز آہنگ کلامش دل نواز	پردہی ہر ساز او سینہ گداز
در خلال نغمہ او سوزہا	می بہد از آتش او طورہا
آتشین شعرش شرافزا بود	ہیچو مژگان بتان گیرا بود

سید فیض الرحمن "راوند قریشی" - جایگاه علامه محمد اقبال لاهوری نزد سخن‌وران شهبیر افغانستان

بس که جولان می کند تاب و تبش	پرفروغ افتاده ماه بخشش
لاله از تاب و تبش داغ است داغ	چون فروزد در دل صحرا چراغ
نغمه اش جولان درد و آه بود	ازل خیبر نکو آگاه بود
من چه گویم شوخی مضمون او	لالها می روید از بامون او
آتش اندر نیتانم گرفت	از نوای او شرر جانم گرفت
نالهای او سراپایم بسوخت	در دل پردوقم آتش بفروخت
در حق ما حق سرود از تاب جان	آن بلند آوازی آتش بیان
"آسیا یک پیکر آب و گل است	ملت افغان در آن پیکر دل است" (۲۳)

(۸) دکتر محمد حلیم الهام (۱۳۰۹-۱۳۸۲ خ)

ایشان از استادان ادبیات فارسی دانشگاه کابل بودند که تقریباً نیمی از عمر گرانیهای شان را صرف تدریس و تحقیق نموده‌اند. افزون بر این ایشان از زبان‌شناسان و شاعران مطرح نیز به شمار می‌آیند. از ایشان ده‌ها مقاله و رساله در زبان‌شناسی به یادگار مانده است. چند اثر را نیز ترجمه نموده‌اند که اکثر این مقالات در مجلات گوناگون به نشر رسیده‌اند. استاد الهام به جواب مثنوی مسافر علامه اقبال، مثنوی ای دارد که اینک خدمت خوانندگان پیش کش می‌گردد.

اندر آن وقتی که آن دانای راز	حضرت اقبال پیر سرفراز
آن خدیو ملک فقر و بی‌نیاز	شمع‌سان روشن، ولیکن بی‌گداز
کرد سوی کشور افغان گذر	دفتری بنوشت در ختم سفر
گرچه آن پاکیزه بد همراز ما	باخبر از درد و سوز و ساز ما
کام وی شیرین بد از جام جلال	پیر بلخ آن رازدان باکمال
گرچه بد لعل بدخشانش نگین	کرد چون در کلک شعر انگشترین
گرچه درس از بوعلی آموخته بود	دیگ فطرت با سنایی پخته بود
برگرفت از حکمت قرآن سبق	هم ز حق گفت و هم از مردان حق

من به درگاہش نیاز آورده‌ام تحفه‌ای از سوز و ساز آورده‌ام
تا شود گلدسته بر سنگ مزار تا ابد ماند در آنجا یادگار^(۲۳)

(۹) دکتر محمد رفیق شمع ری (۱۳۱۰-۱۳۹۳خ)

در گذر "درخت شنگ" کابل زاده شد. از شاعران و دیپلماتان معروف عصر خودش بود. آموزش‌های ابتدایی و دوره دبیرستان را در کابل گذراند. سپس وارد دانشکده حقوق دانشگاه کابل شد و مدرک کارشناسی ارشد خود را در رشته حقوق بین‌الملل از دانشگاه پاریس به دست آورد. افزون بر کارهای دیوانی و دیپلماتیک، دغدغه شعر و ادبیات نیز داشت. از ایشان چند دفتر شعری به یادگار مانده است که نمونه خوب شعر معاصر افغانستان است. ایشان نیز از شاعرانی است که از علامه اقبال خیلی تأثیر پذیرفته است. وی پیام مشرق علامه اقبال را استقبال نموده و چهارپاره‌های قشنگی را خلق نموده است. این اثرشان "جرس‌ها" نام دارد. در این مجموعه در حدود ۲۰۶ چهارپاره آمده است که در سال ۱۳۵۶ خورشیدی به اهتمام سمیع‌الله (س) به چاپ رسیده است. اینک چند نمونه از این چهارپاره‌ها پیش کش می‌گردد.

خوشا آن رهرو پوینده‌ی شوق که از پای طلب‌ها و نماند
چو نقش جاگذار کاروان‌ها نماند، در دل صحرا نماند

به خاکت نقش گردونها نهفته عروج گردهایت آسمانی‌ست
بود هر ذرات را آفتابی شرا گرم کوهت کهکشان‌ی‌ست

بود روشن چراغ اختر صبح که تا آثار ظلمت‌ها زداید
چو بید جلوه خورشید رخشان شرر برپیند و دیگر نپاید

(۹) میر بهادر واصفی (ت ۱۳۱۵)

استاد میر بهادر واصفی از شاعران نازک خیال و پیچیده‌گوی معاصر کشور ماست. بنده که بارها در مجلس شعر خوانی‌شان حضور داشته‌ام و جناب ایشان بناء بر خواهش ماسترهای بی از خود را به خوانش گرفته‌اند، متلذذ

سید فیض الرحمن "رائد قریشی" - جایگاه علامہ محمد اقبال لاہوری نزد سخن وران شہیر افغانستان

شده ایم. باری حافظہ آن استاد برای من شگفتی آور بوده. بارها دیده ام کہ اشعار شان را از حافظہ خویش خوانده اند. افزون بر دودیان شعری کہ از ایشان چاپ شدہ است، کلیلہ و دمنہ را نیز منظوم نموده اند. شعر استاد غالباً بہ طرز تازہ "سبک ہندی" است و در این راہ در زمان مایکہ تا ز این میدان اند. ایشان نیز متأثر از اقبال اند و یک مثنوی بلند از ایشان در بارہ سکوی اقبال داریم. ایک آن مثنوی خدمت خوانندگان گرامی پیش کش می گردد.

بہ علامہ اقبال لاہوری

ای عروج ناز اقبال سخن	غرق نور از تو پر و بال سخن
بر تو ای علامہ لاہور زاد	عارف ازادہی گوہر نہاد
ملک معنی از تو ای صاحب نبوغ	یافتہ شیرازہ و فر و فروغ
حق شناس حکمت ام الکتاب	رند شوخی وارہیدہ از حجاب
مرد عشق و مرد سوز و مرد درد	شرق را از معرفت فرزاند مرد
از بلوغ عشق قرآن و خدای	سرفرازی یافتہ در دوسرای
ای سخن را سرخی خون وقار	اوج معنی را ستون استوار
ای طلیب نغمہ خوان سر راز	ناز را محرم ز آئین نیاز
یافتی تا عشق شمس و مولوی	خاک را دادی غنای معنوی
ای بہ ہمت رازدان عشق حق	پردہ ی اوہام را بنمودہ شق
نور حق می تابد از عرفان تو	زردبان جان بود پیمان تو
رفته از خود کردہ ای سیر خودی	کعبہ را پیمودہ در دیر خودی
آنچہ از تو در "زبور اعظم" است	در دل آیینہا جام جم است
تا دل شوق تو نور رب گرفت	از تب عشقت جہانی تب گرفت
نالہ ی متانہات ای مرد حق	دفتر گوش کران را زد ورق
شمع خود سوزی بہ جان افروختی	سوختن بر دیگران آموختی

اقبال ریویو/ اقبالیات ۶۶: ۲ — اپریل-جون ۲۰۲۵ء

طبع پر شور تو ای عالی جناب در روان خفنگان زد انقلاب
سوز تو در طور جان با کار کرد ملت خوابیده ای بیدار کرد
ای میح روح خاکِ مردگان داده پیوند زمین بر آسمان
هر که را در دل بود دردِ بشر جان او می سوزد از دردِ دگر
حسنِ تعبیرت به وصفِ آسیا حق انصاف سخن کرده ادا
کشور افغان دل پر آرزوست عشق آزادی در او بال نموست
تا نیند بی وفایی زین و آن صلح را خواهد سپهدار جهان
ور کند هر لحظه احساس خطر در جهان می افکند فصل دگر
”واصفی“ در پهنه ی روی جهان زنده بادا جنبش آزادگان (۲۵)
در اخیر شعر یکی از ہم شہریان علامہ اقبال را کہ در وصف اقبال سروده است و نام شاعر ”فگار سیالکوتی“
است خدمت حضار پیش کش می کنم.

از خمستان کهن جام شراب آورده ای
نغمه داؤد از تار رباب آورده ای
ای حکیم روح ملت از دواي فلسفه
دین ابراہیم را عہد شباب آورده ای
از ”رموز بی خودی“ سرّ خودی کردی عیان
از سراب ای بوا لحکم دریای آب آورده ای (۲۶)

اینک غزلی از نویسنده ی این سطور

در روز نوزد ہم نوامبر سال ۲۰۲۳ ترسائی، نوبت مقاله خوانی این حقیر بود. بندہ پس از نماز صبح این
غزل را در حدود چہل دقیقه مرتجلاً انشاد نمودم و پس از ختم مقاله آن را بہ پیشگاہ حضار قرائت نمودم.
ای کہ در دل مردہ دل را شوق و شور انداختی باده را در جام ما از جام طور انداختی
می زدی با حضرت جبریل از لولاک دم زین سخن در عالم ادراک نور انداختی

سید فیض الرحمن "رائد قریشی" - جایگاه علامہ محمد اقبال لاہوری نزد سخن وران شہیر افغانستان

برگرفتی یک جهان اسرار از قرآن پاک	شور و غوغا زان سبب ہا در "زبور" انداختی
ای معلم ای ہمای بختِ ما ای پیرِ عقل	ہرچہ بی برگی ست از مشرق بہ دُور انداختی
زندہ کردی در تنِ ما قلبہای مردہ را	از سرِ ما دُور بطلانِ غرور انداختی
آشتی دادی مسلمان را بہ رب العالمین	دست در دامنِ آن یارِ غفور انداختی
"رائد" حرف تو گوئی از زبانِ دلبر است	از شرابِ شعر در محفلِ سرور انداختی

اقبال ریویو / اقبالیات ۶۶: ۲ — اپریل-جون ۲۰۲۵ء

فہرست منابع

۱. رفیقی، دکتر عبدالرؤف، اقبال اقبال دی، ڈاکٹر عبدالرؤف رفیقی، خیبر نیوز مرکز، کوئٹہ، ۲۰۱۹ء.
۲. تونسوی، طاہر، اقبال اور عظیم شخصیات، تخلیق مرکز، شاہ عالم گیت لاہور، بی تاریخ.
۳. محمد حسین خان، افغان بادشاہ، مطبعہ فیروز پرنٹنگ ورکس، لاہور، بی تاریخ.
۴. ندوی، سید سلیمان، میر افغانستان، طبع اول، حیدر آباد دکن ۱۹۳۵ء.
۵. خلیل، ابراہیم، کلیات ابراہیم خلیل، مطبعہ دولتی ۱۳۳۷ خورشیدی.
۶. گزیدہ اشعار عبدالہادی داوی پریشان، بہ کوشش متین اندخوئی، بی تاریخ.
۷. درد دل و پیام عصر، از عبدالحی جیبی ”مجموعہ شعری“، مرکز تحقیقات علامہ جیبی، ۱۳۷۹ء پشاور.

سید فیض الرحمن "رائد قریشی" - جایگاه علامہ محمد اقبال لاہوری نزد سخن وران شہیر افغانستان

تقرن (۲۷)

حوالہ جات و حواشی

- (۱) نک: یارِ آشا، ص ۳۳.
- (۲) نک: مجموعہ مقالات ہمایش علامہ اقبال ۱۶ اسفند ۱۳۷۹، ص ۱۷.
- (۳) ایشان از شاگردان و مریدان نورالمشاخ بودند.
- (۴) نک: خدام الفرقان، ص ۱۲۹.
- (۵) نک: علامہ اقبال در ادب فارسی و فرهنگ افغانستان، ص ۵۳.
- (۶) نک: اقبال کامل، مولانا عبدالسلام ندوی، ص ۲۳۳ و افغان بادشاہ ص ۲۲.
- (۷) اقبال اور عظیم شخصیات، ص ۱۶۳.
- (۸) نک: سیر افغانستان حص ۱ تا ۷ و پیمیان سیر اقبال شناسی در افغانستان ص ۳۹-۴۱.
- (۹) نک: کلیات قاری، چاپ مطبعہ معارف، کابل، ص ۲۰۹.
- (۱۰) خودش در این بارہ فرمودہ:
- فرصتم نیست پی گفتن شعر
زان کہ من شاعر شاعر مازم
- (۱۱) پښتانه د علامه اقبال په نظر کېږي ص ۶۵.
- (۱۲) نک: کلیات ابراهیم خلیل، طبع کابل، ص ۱۵۸ و ۱۵۹.
- (۱۳) اقبال اقبال دی، ص ۷۱ و ۷۲.
- (۱۴) د افغانستان کالنی، سال ۱۳۵۹، شماره پای مسلسل ۳۴۶-۳۵ ص ۱۰۰۰.
- (۱۵) همان ص ۱۰۰۱.
- (۱۶) نک: گزیده شعرهای عبد الهادی داوی پریشان، ص ۴۳ و نیز د افغانستان کالنی، سال ۱۳۵۹ ص ۱۰۰۸.
- (۱۷) مطلع قصیده چنین است: "نگیند وسعت سودای من در پهنه ی دنیا". آن قصیده اردوی علامہ اقبال چنین آغاز می شود:
"سما سکهتا نهین پهنای فطرت مین مرا سودا".
- (۱۸) نک: کلیات خلیل الله خلیلی ص ۲۰۷. ناگفته نباید گذاشت کہ از اتاد خلیلی در کلیات شان مثنوی بلندی با نام "دلی با"

اقبال“ ہم داریم کہ در آن اولین ملاقات خویش با علامہ اقبال و آن کیفیات را بہ زبان بسیار فصیح بیان کردہ. افزون بر این، استاد قصیدہ بلند دیگری نیز در بارہی علامہ اقبال دارد و زمانی انشاد شدہ کہ از استاد برای اشتراک در محفل ساگر و وفات علامہ اقبال در دانشگاه پنجاب دعوت صورت گرفتہ بود ولی از طرف دستگاه حکومت اجازہ اشتراک نیافت. از این رو استاد قصیدہ ای بلند و غزّ انشاد نمودہ بہ دانشگاه پنجاب فرستاد. مطلع قصیدہ این است: ”باد آبان آمد و آورد با خود مشک ناب“

(۱۹) نک: کلیات خلیل اللہ خلیلی، صص ۳۵۱ و ۳۵۲.

(۲۰) نک: کلیات خلیل اللہ خلیلی، صص ۵۸۰ و ۵۷۹.

(۲۱) نک: پیام عصر ص ۱۰۸ — ۱۱۰.

(۲۲) نک: پیام عصر، صص ۱۱۲ و ۱۱۳.

(۲۳) نک: اقبال و افغانستان صص ۷۷ و ۷۸.

(۲۴) این مثنوی بہ سبب اطلاق سخن کوتاہ شد و دوستان را برای خواندن تمام مثنوی رجعت می دہیم بہ: ہفتہ نامہ وفا، ۱۱ جدی ۱۳۷۵، پشاور و ہجمنان علامہ اقبال در ادب فارسی و فرہنگ افغانستان صص ۱۷۵ تا ۱۷۷.

(۲۵) علامہ اقبال در ادب فارسی و فرہنگ افغانستان صص ۱۸۹ و ۱۹۰.

(۲۶) نیرنک خیال، اقبال نمبر، ادارہ فروغ اردو، لاہور، ۱۹۷۷، صص ۲۳.

(۲۷) اقبال، علامہ، کلیات اقبال اردو، اقبال اکادمی لاہور، طبع دہم ۲۰۱۸ء، صص ۱۸۶.